



8 جنوری 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سکوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادرشاه شهید

چند روز قبل محترم جناب انجنیرسلطان جان کلیوال در ارتباط به سقوط دوره سکوی و آمدن محمد نادرخان سوالی را به امید دریافت جواب در ستون "نظر سنجی" این پورتال وزین مطرح کردند، به این عبارت که: «نوشته های زیادی را خوانده ام که سلطنت غازی امان الله در اثر دسایس انگلیس ها از بین رفت و یک دزد بنام حبیب الله کلکانی را به قدرت رسانیدند و نیز بسیار نوشته های دیگر را خوانده ام که محمد نادر خان به اساس پلان قبلی انگلیس در افغانستان به قدرت رسید و نهضت اماتی را پایان داد. سوال من اینست که بچه سقاو حبیب الله کلکانی برطبق پلان انگلیس ها به مقصد گرفتن انتقام از افغانها به قدرت رسیده بود، پس چرا [انگلیس ها] با نادرخان کمک کردند که حکمران افغانستان شود؟»

«ما دیر بی شمیره داسی لیکنی لوستی دی چی د غازی امان الله خان د سلطنت رو بنانه دوره د انگریز د دسیسو په نتیجه کی له منځه ولاړه او یو ډاکو بی د حبیب الله کلکانی په نوم قدرت ته ورساوه او بیا می داسی لیکنی هم دیری لوستلی دی چی محمد نادر خان د انگریز د پلان له مخی په افغانستان کی قدرت ته ورسیده او آمانی نهضت ته بی د پای تکی کیشود . زما پوښتنه داده چی که د سقاو زوی حبیب الله کلکانی د انگریز د پلان له مخی د دی دپاره چی د افغانانو نه خپل انتقام واخلی قدرت ته رسیدلی وی نو بیایی ولی د نادر خان سره مرسته وکړه چی د افغانستان حکمران شی؟»

اگرچه تاحدی به این سوال تاریخی و مهم طی یکی دو نوشته دیگر جواب گفته شده است، اینجانب نیز خواستم مطالبی را در سه بخش خدمت تقدیم دارم :

بخش اول

زمینه سازی ها برای سقوط دوره اماتی (1919 - 1929)

بدون شک این دوره ده ساله با آنکه عمرش کوتاه بود، ولی تأثیرات طولانی از خود بجا گذاشت، چنانکه کشور بعد از گذشت تقریباً یک قرن هنوز هم نتوانسته است از چند خم و پیچ این بزرگ راه بگذرد. در این راستا یکی از مسائلی که همیشه پیرامون آن بحث های جالب و داغ و نظریات متفاوت بخصوص در سالهای اخیر ابراز گردیده همانا علل و انگیزه های سقوط این دوره است. اینجانب قبلاً مقاله در باره نوشتن تحت عنوان "نگاهی به علل و انگیزه های سقوط دوره اماتی" که در این پورتال وزین بتاريخ اول سپتمبر 2012 اقبال نشر یافت. اینک در ارتباط با سوال فوق لازم میدانم به نکات عمده موضوع مختصراً اشاره نمایم:

بطور کل ریشه مشکل را میتوان در برخورد عنعنه و تجدد جستجو کرد، طوریکه دریک جامعه عنعنوی و محافظه کار که ذهنیت عامه تحت الشعاع ارزش های قبیلوی قرار دارد و برای مشروعیت و پایداری این ارزشها، رنگ و خصلت دینی و مذهبی داده میشود و اعتبار آن تا سرحد تقدس بالا میرود، هر نوع نوآوری و اصلاحات تجددگرایانه به مثابه نفی این ارزشها و در نهایت توهین به ذهنیت عامه و عنعنات مربوطه تلقی میگردد. درقبال این وضع وقوع برخوردها و جدال عمیق عنعنه گرایان و تجددخواهان که بعضاً تا سرحد جنگ و خونریزی بین آنها پیش میرود، یک پدیده واضح و غیرقابل انکار محسوب میشود، مگر آنکه جناح تجدد گرا چنان قوی و مجهز با وسائل و امکانات جهت تطبیق نوآوریها باشد که توان قیام و مقاومت را از محافظه کاران سلب نماید.

د پانو شمیره: له 1 تر 21

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکی په خیر و لولی

در دهه دوم قرن بیستم هنگامیکه سه کشور مسلمان هریک ترکیه، ایران و افغانستان تقریباً همزمان راه تحول و تجدد را پیش گرفتند، دو کشور اول الذکر با استفاده از قدرت نظامی و سرکوب گر دولت، اصلاحات را به منصفه اجرا گذاشتند و عنعنه گراها نتوانستند برضد آن قیام کنند. در افغانستان شاه امان الله بدون توجه اساسی به استحکام قوت نظامی، خواست فقط به استدلال و منطق از طریق صحبت و ارشاد پروگرام های اصلاحی خود را عملی سازد که متأسفانه به تحریک و زمینه سازی بیگانگان با مخالفت عنعنه گراها و محافظه کاران مذهبی مواجه شد.

شاه امان الله به این نظر بود که : «امروز وقت قلم است، نه شمشیر!» و اما این روش او در جامعه عنعنوی آنوقت افغانستان که چشم مردم هنوز در روشنی تمدن عصری باز نشده و حتی ضدیت شان با استعمار انگلیس در ضدیت با تجددگرایی غرب بازتاب یافته بود، هر نوع نوآوری بزعم غربی معادل به کفر پنداشته می شد، لذا بر علیه آن موقف خصمانه اتخاذ میگردید. به گفته اولسن: «هرگاه لباس غربی برای شاه و حامیان تجدد طلب او معرف اشاعه تجدد بود، برای عامه مردم هرگاه صریحاً در تشابه با کفر نبود، حداقل اهانت به عنعنات آنها تلقی می شد» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک، 2001، صفحه 130) ؛ خاصتاً وقتیکه نو آوریها منافع گروهی و شخصی سران قبایل و رهبران مذهبی و علمای دینی را بطور مستقیم یا غیرمستقیم تهدید میکرد، آنوقت همه آنها در برابر تجدد دست بهم داده مجدانه در امحای آن وارد میدان عمل می شدند. در افغانستان دوره کوتاه ده ساله سلطنت شاه امان الله مواجه با همین حالت گردید.



در روزهای که لویه جرگه 1307 در پغمان دائر گردیده بود، شاه و ملکه (از راست به چپ، قطار دوم، نفر سوم و چهارم) و عده ای از خانمهای افغان، مامورین عالیرتبه ملکی و نظامی، نمایندگان لویه جرگه با دریشی و کلاه های اروپائی و اعضای کوردیپلماتیک مقیم کابل با خانمها برای تماشای یک برنامه ورزشی در سنتدیوم سرباز آنجا حضور بهم رسانیده بودند

دلایل سقوط این دوره پربار را هر محقق ازیک زاویه خاص بررسی کرده است، بعضی آنرا در جریانات داخلی خلاصه کرده و علل سقوط را در ضعف نظامی دولت، درخباتت اراکین دولت، درتهدید منافع سران قبایل و رهبران و علمای دینی و در طبیعت عجول و تجددگرای شاه جستجو نموده اند و اما برخی دیگر جریانات داخلی فوق الذکر را زائیده عوامل بیرونی و رقابت دو همسایه بزرگ دانسته اند، بخصوص انگلیس ها که روی منافع سیاسی و منطقوی خویش عمداً و برطبق یک پلان منظم قدم بقدم جهت سرنگونی رژیم امانی تلاش کردند.

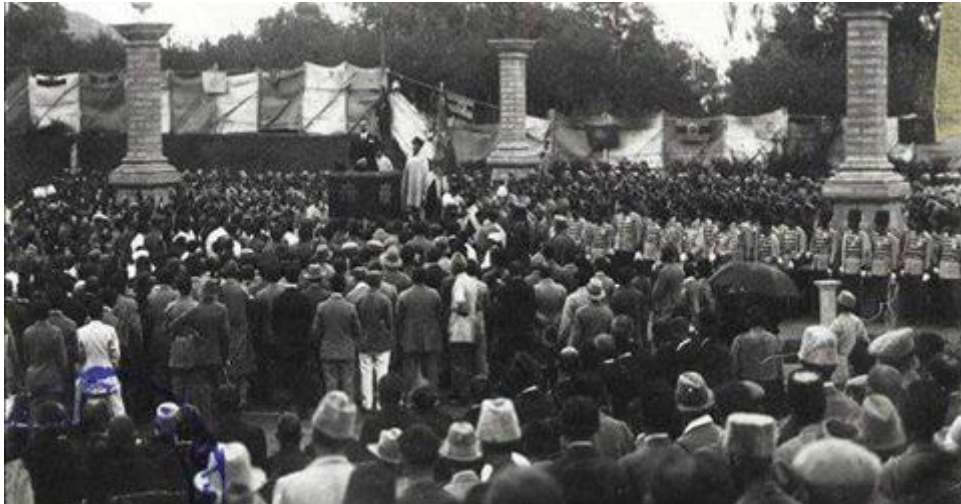
الف - عوامل بیرونی سقوط:

1 - نقش انگلیس ها:

د پانو شمیره: له 2 تر 21

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

دلیل عمده اقدامات آشکار و نهان انگلیس ها علیه شاه امان الله از همان روزهای اول سلطنت او ریشه میگیرد که با اعلام استقلال افغانستان و بعد با شکست آنها در جنگ سوم افغان و انگلیس ضربه محکم بر حیثیت سیاسی شان در منطقه و حتی جهان وارد شد. افغانستان با اینکار به حیث اولین کشور استعمار شکن در شرق به دنیا معرفی گردید که شاه قهرمان این معرکه بود. انگلیس ها از همان روزهای اول در صدد انتقام بودند تا رژیم امانی را هرچه زودتر سرنگون کنند و قدرت سرکوب گر خود را به کشورهای تحت استعمار خود نشان دهند. از قیام خوست و اعزام عبدالکریم تا قیام شنوار و اغتشاش حبیب الله کلکاتی همه جزء توطئه های پیهم بودند که ریشه های عمیق آنرا به وضاحت میتوان در ماورای سرحد جستجو کرد که همه این ریشه ها فقط از یک منبع یعنی انگلیس ها آب میخوردند. ما دیدیم که انگلیس ها چگونه سران قبایلی، روحانیون مذهبی و علمای دینی را به اشکال مختلف علیه اصلاحات دولت بسیج کردند و چگونه تبلیغات زهرآگین را در برابر اصلاحات دولت پراه انداختند و مردم ساده دل را مغز شونی نمودند و به قیام واداشتند.



شاه امان الله غازی هنگام ایراد بیانیه به مناسبت سالگرد استقلال کشور در روز جشن درباغ عمومی پغمان با حضور جم غفیری از شخصیت های ملکی و نظامی

انگلیس ها با ملاحظه دو دلیل مهم سیاسی دوام رژیم امانی را تحمل نداشتند: یکی گسترش فعالیت های آزادی خواهانه در هند و خطر قیام قبایل سرحدی بر علیه آنها و دیگر حمایت سیاسی شوروی از رژیم امانی و خطر فعالیت های تخریبی آنها بر ضد منافع سیاسی انگلیس در هند. همچنان عامل دیگر پایان دادن به سیاست استفاده از رقابت دو قدرت بزرگ (انگلیس و شوروی) بود که شاه امان الله برای منافع افغانستان از آن استفاده میکرد و این روش انگلیس ها را ناراحت ساخته بود. (پولادا، لیون: "اصلاحات و اغتشاش در افغانستان - 1919 - 1929" چاپ یونیورسیتی کرونل، 1937، صفحه 231 تا 235)

بحث مزید در موضوع نقش انگلیس ها را در سقوط دوره امانی که یک مبحث وسیع است، حواله میدهم به تحقیقات مفصل و مستند جناب داکتر عبدالرحمن زمانی که اولین و مهمترین بررسی در این راستا میباشد. (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "پازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، چاپ اول، جلال آباد، 1391، در 640 صفحه) [به علاقمندان موضوع جداً توصیه میدارم تا مطالعه دقیق این کتاب مهم و مستند تاریخی را فراموش نفرمایند]

2 - نزدیکی با روسیه (شوروی) :

شاه امان الله بعد از موفقیت نظامی در جبهه پکتیا، در حالیکه جنگ با انگلیس ها هنوز دوام داشت، فوراً پیشنهاد متارکه را قبول کرد و باب مذاکره را با آنها باز نمود. هدف شاه آن بود تا با استفاده از دست آورد نظامی، موضوع استقلال را از طریق سیاسی حل کند. (برای شرح مزید در این موضوع دیده شود: کاظم، سید عبدالله: «تجلیل از سالگرد استقلال کشور یک وجیبه ملی»، منتشره پورتال افغان - جرمن آنلاین، مورخ 18 اگست 2010)

در این موقع دولت بلشویکی روسیه اولین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و از آن به بعد روابط افغانستان و روسیه بخصوص بعد از امضای معاهده دوستی تقویه گردید. سیاست خارجی شاه امان الله که بر مبنای حفظ توازن بین دو قدرت رقیب (شیر و خرس) استوار بود، ایجاب میکرد تا روابط حسنه با روسیه و برتانیه تشدید گردد و شاه از صدمه رساندن به منافع آنها اجتناب کند. چنانچه طفره رفتن از حمایت قبایل سرحدی از یکطرف و انصراف از پشتیبانی جدی از

جنبش های آزادی خواهان آسیای مرکزی از طرف دیگر و همچنان دوری جستن از موضوع خلافت، همه روی همین مصلحت های سیاسی پیش گرفته شد.

نزدیکی با روسیه بلشویک وسیله ای بود که مخالفین پادشاه امان الله اتهام وارد کردند که گویا او کمونیست و کافر شده و از دایره اسلام بیرون گردیده است. این افواه با ملاحظه اصلاحات بی لزوم و عجولانه شاه از طرف محافظه کاران و علمای دینی البته با تحریک انگلیس ها چنان قوت گرفت که کمتر کسی به سخنان شاه در مورد پابندی او به شریعت باور میکرد. مخصوصاً سفر شاه به روسیه و پذیرایی شاندار از طرف زعمای آن کشور، بر این اتهام قوت می بخشید. درحالیکه مقامات روسیه اعتراف کردند که شاه امان الله در نتیجه مسافرت به اروپا به کلی تغییر عقیده داده و توجه او از روسیه به سمت کشورهای غربی معطوف شده بود. (مک چسنی، رابرت: "کابل در محاصره - یادداشت های فیض محمد کاتب در باره قیام 1929"، پرنستن، 1998، صفحه 30)

ب - عوامل درونی سقوط:

1 - نفوذ مجدد رهبران و علمای مذهبی:

امیر عبدالرحمن خان کوشید به وسیله جذب یک عده علمای دینی و قراردادن موقوف پادشاه به حیث «سایه خدا در روی زمین»، پیوند سران قبایل را با رهبران مذهبی و علمای دینی سست سازد و با فشار نظامی و استبداد شدید هرگونه قیام را علیه دولت سرکوب کند، تا بدانوسیله قدرت مرکزی دولت و اصلاحات مطلوبه را در سرتاسر کشور تعمیم بخشد. شاه امان الله در شرایطی قرار داشت که رهبران مذهبی و علمای دینی با روش نرم پدرش دوباره نفوذ از دست رفته را باز یافتند، بخصوص که رهبران و علما در جنبش ضد استعمار انگلیس به قیادت سردار نصر الله خان نائب السلطنه در بین قبایل سرحدی شدیداً به فعالیت آغاز کردند و مردم را به قیام در آنجا تشویق نمودند. شاه امان الله نیز به منظور حصول استقلال ناگزیر بود از نقش رهبران و علمای دین در موضوع دعوت به جهاد استفاده نماید. علاوه گسترش مفکوره پان اسلامیزم در کشورهای اسلامی و سقوط خلافت عثمانی موضوعات دیگر بودند که بر نفوذ و اقتدار مجدد رهبران محافظه کار دینی در افغانستان افزودند. بعد از حصول استقلال و رویدست گرفتن اصلاحات، شاه احساس کرد که رهبران دینی آرزومند قدرت سیاسی به حیث «شریک السلطنه» در دولت میباشند و میخواهند که دولت را به سمت مطلوبه خود رهبری کنند. اینجاست که فاصله بین شاه و رهبران مذهبی ایجاد شد و با هر قدم که بسوی اصلاحات گذاشته میشد، این فاصله بزرگتر میگردد، تا حدی که مخالفت ها، جای خود را به تحریکها، توطئه ها و بالاخره برخوردها داد.

2 - تأسیس یک جبهه مشترک مخالف رژیم:

مدل مشروعیت پادشاه در عصر امانی به مقایسه دوره های پدر و پدرکلانش که بر مبنای اصل «سلطان سایه خدا» قرار داشت، متفاوت بود. شاه امان الله برای بار اول با انفاذ اولین قانون اساسی کشور، منبع مشروعیت قدرت پادشاه را از «ملت» مطرح کرد، طوریکه شاه با رعایت اصول اسلام به اساس رأی مردم در کشور عمل نماید. بناءً تدویر لویه جرگه در فواصل هر چند سال به حیث یک مرجع عالی ممثل اراده مردم در امور تقنینی از همین جا الهام میگردد. مسلم است که وضع قوانین فرعی که در آن وقت «نظامنامه» یاد میشد، با تائید نمایندگان ملت در چار چوب قانون اساسی یک اصل عمده در مدل جدید مشروعیت قدرت بر مبنای نظر ملت محسوب میشد. این اولین بار است که در افغانستان زمینه تشکیل یک نظام سیاسی جدید که امروز بنام نظام «ملت - دولت» یاد میشود، فراهم گردید که تا آنوقت در هیچیک کشور همجوار و حتی فراتر از آن چنین تغییر کلی مطرح نشده بود.

دراثر این تحول بنیادی بسیاری از صلاحیت های که قبلاً روی تعامل و عنعنه در حیطه صلاحیت سران قبایل و رهبران دینی قرار داشتند، بر طبق قانون محدود گردیدند و صلاحیت ها به اورگان های مربوط دولت سپرده شدند. حتی در جرایم تعزیری که از نظر شرعی تعیین جزا از صلاحیت کامل قاضی بود، نیز با تدوین "نظامنامه جزا" تابع قانون گردید. علاوه با انفاذ قوانین، نقش عنعنوی جرگه های قومی که از سالها بدانسو در حل و فصل قضایای محلی بر طبق عرف هر محل مرجع معتبر محسوب می شد، نیز دچار محدودیت و حتی فاقد اعتبار رسمی گردید که در نتیجه موجب تضعیف قدرت سران قومی در محل شد. گذشته از آن تعمیم مکلفیت خدمت زیر بیرق به حیث وجیبه ملی برای همه جوانان، بازم به قدرت سران قبایل که خود را وسیله تهیه عسکر برای ضرورت عندالموقع دولت میدانستند، صدمه رسانید و به همین ترتیب منع رابطه «پیری و مریدی» در ساحه نظامی موجب تقلیل نفوذ رهبران مذهبی در بین قوای نظامی شد. این عوامل در مجموع از یکطرف فاصله دولت را با سران قبایل، رهبران محافظه کار مذهبی و علمای دینی زیاد ساخت و از طرف دیگر اتحاد و همبستگی آنها را برضد دولت تقویه کرد که در نتیجه یک جبهه مشترک و قوی مخالفان دولت و بخصوص بر علیه شاه که عامل اصلی این تحول بود، فعال گردید.

3 - برخورد با عرف و عنعنه:

د پانو شمیره: له 4 تر 21

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

رفع حجاب، تعلیم و تربیه زنان با شعار اینکه زنان نیمی از جامعه اند و باید نقش مساوی در حیات اجتماعی با مردان داشته باشند و همچنان الغای تعدد زوجات برای مأمورین دولت و غیره که از سالها بدانسو جزء عنعنه مردم بود و بخصوص در عرف «پشتونوالی» در بین اقوام پشتون کشور حتی بالاتر از اصول شرعی پنداشته میشد، موجبات دیگر نارضایتی های مزید در جامعه عنعنوی و قبایلی کشور گردید و در انتشار تبلیغات علیه دولت و شاه نقش بسیار مؤثر بازی کرد. با آنکه مردم عادی از منع



شاه امان الله غازی پس از ادای نماز عید در مسجد جامع "عیدگاه" و قبول رسم احترام عسکری

بیگاری و آزادی کنیز و غلام استقبال شایان کردند، اما این استقبال در زیر تبلیغ سوء مخالفان و زمینه سازی ایجننت های انگلیس به زودی به فراموشی سپرده شد و مردم عوام خصوصاً اقوام پشتون در ساحات جنوبی و مشرقی کشور که همجوار و نزدیک به مرکز تبلیغ یعنی قبایل سرحد ماورای دیورند بودند، زیر تأثیر تبلیغات گسترده رهبران مذهبی فعال در آن ساحات قرا رگرفتند. (آغاز شورش شینوار، خوست و بعداً غلجانی ها در غزنی)

4 - اختلاف و رقابتها بین اراکین ارشد دولت:

یکی از نتایج مدل «ملت - دولت» همانا بکار گماشتن یک عده شخصیت های «غیرخاندان سلطنتی» در راس امور بود. در نظامهای قبلی مقامات حساس بیشتر بدست برادران، پسران و اقارب بسیار نزدیک شاه قرار داشت. شاه امان الله این شیوه را به حداقل تقلیل داد و اغلب وزرا و مأمورین عالیرتبه دولت را از بین مردم آگاه و غیرخاندانی برگزید، طور مثال محمد نادرخان و برادران، محمد ولی خان دراوزی، برادران چرخ، شجاع الدوله خان، میرهاشم خان، عبدالهادی خان داوی و دیگران. در این موقع که تازه افکار سیاسی جدید و مشروطه خواهی به کشور راه یافته بود، اکثر شخصیت های منور به گروههای سیاسی خاص منسوب و یا علاقمند بودند و مدل «ملت - دولت» این ذهنیت را نزد هریک آنها خلق کرده بود که میتوانند روزی خود شان در مقام زعامت کشور قرار گیرند. از اینجاست که برای کسب منزلت و اعتبار نزد مردم، بین شخصیت های خواهان قدرت میدان رقابت گشوده شد و اراکین دولت بجای آنکه متحدانه در استحکام پایه های نظام جدید بکوشند، برعکس در فکر خود شدند و در این عرصه با دلایل مختلف در صدد رقابت و همچشمی و حتی تخریب یکدیگر برآمدند؛ طور مثال از سال 1924 به بعد اختلاف بین محمود طرزی، نادرخان و محمد ولی خان روبه شدت گذاشت و شاه امان الله بر محمد نادرخان سوظن پیدا کرد و او را به دلایلی از کشور دور کرد. محمودطرزی نیز از نقش فعال خود کاست. در عین زمان

د پانو شمیره: له 5 تر 21

افغان جرمن آنالین په درننبت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
پادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

لیبرالها (مشروطه خواهان و جمهوری خواهان) نیز از شاه توقعاتی داشتند که در آنوقت چندان عملی نبود. خلاصه این اختلاف ها و رقابت ها صدمه کلی بر استحکام دولت و استقرار رژیم وارد کرد و شاه در بین این رقابتهای تنها ماند که گاهی بیک سو و گاهی بسوی دیگر تکیه میکرد و این روش، شاه را در تصمیم و اراده اش سست می ساخت. در این میان تعدادی کمی از بزرگان دولت بودند که با شاه تا آخرین لحظه وفادار ماندند و حتی جان خود را در حمایت از او فدا کردند.

5 - فساد اراکین دولت :

مسلم است که با گسترش روزافزون مخالفت ها و احتمال سقوط رژیم، بین مدعیان قدرت در دستگاه دولت تلاش بعمل آمد تا در راه رسیدن بقدرت برای خود زمینه سازی کنند و همچنان کسانی که حفظ مقام را آرزومند بودند و یا رسیدن به مقام بالاتر را در نظر داشتند، همه کوشیدند روابط و پیوندهای جدید را با گروههای مخالف و قدرتمندان احتمالی آینده برقرار سازند. این وضع در اواخر سلطنت شاه امان الله در بین مدعیان قدرت و هم علاقمندان مقام اعم از ملکی و نظامی سرعت گرفت و یک عده شخصیت های مهم دولتی برای رسیدن بقدرت برای خود دست بکار شدند و در صدد همکاری با مخالفان برآمدند. نام بعضی از این اراکین بزرگ درج اوراق استخباراتی انگلیسیها است که با حضرت شوربازار فضل عمر مجددی نورالمشایخ در دیره اسمعیل خان در تماس بوده و در توطئه علیه شاه امان الله همکاری میکردند. به هر اندازه که احتمال سقوط رژیم محسوس تر گردید، به همان اندازه این دانه وسیعتر شد. (راجع به فعالیت های حضرت نورالمشایخ مشهور به «شیرآقاخان» در دیره اسمعیل خان و اشخاصیکه از جمله اراکین دولت بودند و با موصوف ارتباط داشتند، دیده شویده گزارشات یک ایجننت مخفی استخبارات انگلیس در بلوچستان که بتاريخ 27 جنوری 1928 به مرجع مربوطه خود اطلاع داده است؛ نوید، سنزل: واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919 - 1929، ترجمه : محمد نعیم مجددی، 1388 شمسی، هرات، ضمیمه پنجم، صفحه 285 - 292)

6 - «مفاهمه بجای شمشیر» :

شاه امان الله در برابر مخالفان بجای استفاده از شمشیریه استفاده از زبان و قلم تأکید میکرد و در حل مشکلات به اصل مفاهمه، مصالحه و آسنتی بیشتر معتقد بود که مشاوران ارشد و حتی سفیر انگلیس همیشه او را در اینکار تشویق و ستایش میکردند. به گفته غبار: «این نصایح داخلی و خارجی بود که شاه را حتی المقدور از استعمال قوه بازداشت و برای جان گرفتن شورشیان در هر کنج و کنار کشور راه را باز گذاشت که بالاخره منجر به سقوط دولت گردید». غبار می افزاید: «چنانیکه روسای تنظیمه ننگرهار و کاپیسا (شیر احمد خان و والی علی احمد خان و احمد علی خان) همه از این پالیسی منفی پیروی کردند، وگرنه دولت میتوانست با قوت اغتشاش کوچک را اول در شینوار و بعد در کوهدامن خاموش نماید، در حالیکه دولت تا آخر به وضع تدافعی باقی ماند و حتی به استعمال قوه هوایی خود نیز متوسل نشد؛ آنوقت دولت دارای یازده طیاره بود». (غبار، میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران، 1378، صفحه 819)



ملاقات شاه امان الله غازی (نشسته به دور میز بدون کلاه) با عده ای از نمایندگان مردم در لویه جرگه 1307 منعقد شده پغمان

د پانو شمیره: له 6 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

7- ماهیت اصلاحات و عجله شاه :

اینکه شاه امان الله یک زعیم ملیگرا و ترقیخواه در تاریخ کشور بود، جای شک نیست. اصلاحات عمیقی را که او در مدت کوتاه رویدست گرفت، تا امروز ادامه دارد و هنوز بسا آرزوهای او برآورده نشده است. اصلاحات دوره امانی را میتوان بدو بخش کلی تقسیم کرد: یکی اصلاحات عمیق در ساحات مختلف و دیگر اصلاحات سطحی به منظور نمایش تجدد و ترقی در کشور. (درباره اصلاحات اساسی و مهم دوره امانی که به شکل چارت ارائه شده است، دیده شود: کاظم، سیدعبدالله: زنان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تحلیلی تاریخی، کابل، 2005، صفحه 129 - 133)

اصلاحات عمیق که بیشتر شامل تغییر فکری و سطح دانش مردم با توجه به انکشاف تعلیم و تربیه و بیرون شدن از عنعنه های بی لزوم بود، ماهیت دراز مدت داشت که متأسفانه شاه میخواست آنرا در فرصت بسیار کوتاه از طریق وضع نظامنامه، هدایات شفاهی و سخنرانی ها در عمل پیاده کند. اقدامات عجولانه در این زمینه بدون رعایت شرایط عینی و ذهنی مردم، موجب اصطکاک و برخورد ها در برابر رژیم و شخص شاه گردید. اقدامات سطحی و نمایشی از قبیل تغییر در لباس برای زنان و مردان، تعدیل رخصتی از روز جمعه به پنجشنبه، موضوع تعدد زوجات، تعیین مهر شرعی برای زنان، نکاح دختر صغیره و غیره از جمله مسائلی بودند که در ارتقای کشور کمتر و حتی هیچ اثر فوری نداشت و اما ضرر آن به حیث وسیله تبلیغ علیه دولت بسیار جدی و مؤثر بود. شاه باید میدانست که با تقلید و تغییر در ظاهر، نمیتوان واقعیهای باطن جامعه را پنهان کرد. شاه به این مقوله که باید: «اول کله های مردم را تبدیل کرد، بعد کلاه های شانرا» عمیقاً توجه نکرد و هردو را در یک وقت چنان ممزوج نمود که حاصل اقدامات مثبت و پس مهم، تحت الشعاع ابتکار منفی خنثی شد و روحیه مردم را با تبلیغات سوء مخالفان به سمت نارضایتی از اصلاحات و تحولات تقویه کرد. همین تحولات سطحی و نمایشی بود که بطور عموم مردم را به نارضایتی از اجرات دولت متقاعد و درعین زمان ممد قیام ساخت.



شاه امان الله غازی حین سفر اروپا (1928) احترام گارد را به معیت صدراعظم جرمنی قبول می نمایند

درمورد اینکه چرا شاه امان الله به تحولات عجولانه و سطحی اقدام کرد، میتوان با اختصار گفت که تعقیب مدل اتاترک از یکطرف و چشمدیدهای او از سفر هشت ماهه (1928) در دوازده کشور ازطرف دیگر، چنان او را فریفته تمدن اروپایی ساخت که بدون توجه به توان اقتصادی و نظامی کشور و رعایت شرایط ذهنی و عینی مردم به مجرد برگشت به وطن بسرعت دست بکار شد، درحالیکه وضع کشور در غیاب او رو به انحطاط رفته و آتش قیام و اغتشاش در حال اشتعال بود.

د پانو شمیره: له 7 تر 21

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلپکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

بخش دوم

عروج و سقوط امیر حبیب الله کلکانی

الف - اغتشاش - یک طرح پلان شده!

در اثنای اغتشاش "سقوی" و بعد از آن، این ذهنیت روز بروز قوت گرفت که براه انداختن قیامهای پی در پی بر علیه رژیم امانی بیشتر ریشه های سیاسی داشت و اصلاحات فقط بهانه و وسیله تحریک مردم علیه دولت بود که در پشت پرده دست دراز انگلیس ها فعالانه نقش بازی میکرد. این ذهنیت نه تنها در حلقه های داخلی روی زبان ها بود، بلکه بازتاب آن در مطبوعات خارجی از جمله نشرات آزاد هند، جرمنی، فرانسه، ایتالیا، روسیه و ترکیه بسیار گسترده بود. مخصوصاً بعد از آنکه "دیلی نیوز لندن" در شماره 5 دسامبر 1928 حضور "کلونل لارنس" معروف را در ماورای سرحد افغانستان به نشر سپرد و پرده از روی فعالیت های او زیر نام "پیرکرم شاه" برداشت، پاور بر اینکه انگلیس ها در قیام شینوار و همچنان تقویه گروه کلکانی در شمال کابل دست دارند، بیشتر شد. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، سنزل: واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919 - 1929، ترجمه: محمد نعیم مجددی، 1388 شمسی، هرات، صفحه 178 تا 180)

در باره دلایلی که چرا انگلیس ها در تلاش سقوط هرچه زودتر رژیم امانی بودند، قبلاً بحث کردیم و اما اینکه آنها از میان چندین مدعی قدرت علی احمد خان والی، غلام نبی خان چرخ، محمد ولی خان و محمد نادر خان چه کسی را میخواستند بجای شاه امان الله به سلطنت برسانند، نیز وضاحت وجود داشت، زیرا هیچیک به اندازه محمد نادر خان مناسبتر برای انگلیس ها نبود و اما مشکل کار در آن بود که محمد نادر خان و دو برادرش برای چند سال از وطن دور و از حلقه مستقیم قدرت در کشور بیرون بودند و در داخل نیز قدرت لازم نداشتند. بناءً انگلیس ها پلان تاکتیکی را برای این منظور طوری طرح کردند که نخست باید به ایجاد یک دوره انتقالی کوتاه مدت پردازند تا رژیم امانی را سقوط دهند. انگلیس ها و ایجننت های شان در قدم اول کوشیدند تا توسط راه اندازی قیامها در شینوار و جلال آباد دولت مجبور شود قوای نظامی بیشتر به آنجا اعزام دارد و بدانوسیله بنیة دفاعی را در کابل ضعیف سازند و در عین حال زمینه پیشرفت قوای کلکانی را بطرف کابل مساعد کنند. علاوه کوشیدند در اثر جذب قبلی بعضی از اراکین پر قدرت دولت بسوی مخالفین، باید از یکطرف اطراف شاه خالی شود و از طرف دیگر مقاومت قوای دولت در برابر گروه کلکانی خنثی گردد. واضح بود که در این حال شاه راه دیگر نخواهد داشت، جز آنکه یا تسلیم شود، یا فرار کند و یا در مقاومت کشته شود. لذا انگلیس ها در پشت پرده با تطبیق این سناریو مطمئن بودند که قدرت بدست حبیب الله کلکانی می افتد و آن وقت کنار زدن او از قدرت کار دشوار نخواهد بود.

همچنان در این تاکتیک، قبلاً سنجیده شده بود که اگر قوای کلکانی به شکست مواجه شود و سلطنت شاه امان الله از حادثه مصون بماند، در آن صورت هیچ صدمه به شخص مورد نظر شان یعنی محمد نادر خان نمیرسد و حتی پس از آن او ادعا کرده میتواندست که هدف از آمدنش قبول دعوت شاه و مقابله در برابر شورشیان بود که در این صورت احتمال داشت او قدرت از دست رفته را در دولت باز یابد. اینکه آیا محمد نادر خان قبلاً در زمینه با انگلیس ها در تماس بود، سوالیست که بعداً به آن جواب خواهیم گفت.

ب - نگاهی به شرح حال امیر حبیب الله کلکانی:

امیر حبیب الله پسر امین الله از قریه کلکان کوه دامن و از قوم تاجیک بود که هنگام جلوس بر تخت امارت چهل سال داشت. این دهقان زاده ای ماجراجو و با شهامت که از نعمت سواد تا آخر زندگی محروم مانده بود و هرگز تصور نمیکرد که روزی دست زمانه او را بر سریر سلطنت بنشانند، نخست در املاک محمد ولی خان دروازی در "قلعه مراد بیگ" کوه دامن خدمت میکرد، بعد در قطعه نمونه شامل عسکری شد، پس از دو سال خدمت، با تفنگ خود فرار کرد و در پشاور در دکان سماوارچی مشغول کار شد. از آنجا به "پاره چنار" رفت و به اتهام سرقت زندانی گردید، در قیام خوست (1924) به کمک مخالفان دولت شتافت، از آنجا بسوی بخارا رفت تا در جنگ علیه روسها شرکت کند. از آن به بعد در وطن بزعم بعضی ها به دزدی و قطاع الطریقی و بزعم دیگر به نحوی به "عیاری!!" پرداخت به این مفهوم که گویا او "برفقراء و بینوایان مهربان و با سخاوت و اما در برابر صاحبان قدرت بیرحم و سخت گیر!!" بود. شهرت حبیب الله در ایجاد ترس و رعب به جایی رسید که حکومت امانی با او پول و اسلحه داد تا با یاران هم

پیمانش علیه شورشیان سمت مشرقی بچنگند، ولی او این پول و سلاح را علیه حکومت بکار بست و به تحریک گماشتگان بیگانه، حمله برکابل را پیش گرفت و در اثر فشار قوای او، مقاومت قوای دولت از هم پاشید و شاه امان الله مجبور به استعفی و ترک کابل گردید و عازم قندهار شد. قوای سقوی بتاريخ 28 جدی 1307 ش (17 جنوری 1929) ارگ کابل را اشغال کردند و حبیب الله کلکانی خود را امیرافغانستان خواند و به سلطنت رسید.



از راست به چپ: امیر حبیب الله کلکانی، شیر جان خان وزیر دربار و حمید الله برادر امیر مشهور به "سردار اعلی"

ج - انگلیس ها و رژیم سقوی:

سقوط رژیم امانی درکابل یکی از اهداف اولی انگلیس ها بود که برای نیل به این هدف آنها قوای سقوی را تشویق و تقویت نمودند، چنانچه وقتی حبیب الله در جنگ کابل زخمی شد، سفارت انگلیس فوری به مداوای او پرداخت. سفیر انگلیس "همفریز" در همین راستا کوشید تا با آماده ساختن طیاره انگلیسی زمینه خروج عنایت الله خان معین السلطنه سابق و پادشاه جدید را به هند فراهم سازد و سلطنت حبیب الله کلکانی را رسمیت دهد. همچنان هنگامی که قوای طرفدار شاه امان الله (اکثرمتشکل از اقوام هزاره) در غزنی رو به پیشرفت گذاشتند، انگلیس ها به وسیله حضرت شوربازار اقوام سلیمان خیل را علیه شان شورانید و طیاره های انگلیسی به طرفداری قوای سقوی داخل فعالیت شدند. در عین زمان کوشش انگلیس ها در آن بود تا هر چه زودتر به حکومت سقوی پایان دهند تا راه را برای سلطنت نادرخان باز نمایند. روی همین انگیزه بود که همفریز - سفیر انگلیس کوشید تا 586 نفر اعضای کورد پلماتیک مقیم کابل را (البته به استثنای آلمان ها و ترک ها) در ظرف مدت دوماه در 28 پرواز طیاره انگلیسی به

د پانو شمیره: له 9 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

پشاور برساند و آنها را از آنجا به کشورهای شان برگرداند. چون حبیب الله پایتخت را در تصرف داشت و به این ترتیب حیثیت دولت را بدست آورده بود، انگلیس ها درهراس بودند که میادا با موجودیت سفارت ها و اعضای آن درکابل رژیم سقوی از طرف کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شود. لذا همفریز به بهانه خطر جانی برای خارجی ها ، آنها را جهت خروج فوری از کابل قناعت داد و بدینوسیله احتمال شناسایی رژیم را از بین برد(آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست" ، مترجم: محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1370، صفحات 226 تا 230)

درعین زمان حکومت انگلیس با حکومت شوروی به تماس شد و تقاضای بیطرفی و عدم مداخله را در امور افغانستان نمود و چنان نشان داد که گویا انگلیس ها نیز بیطرفی را حفظ خواهند کرد. همین بود که شوروی ها نیز از حمایت و تقویه قوای غلام نبی خان چرخي که برای اعاده مجدد سلطنت امانی درشمال کشوربه فعالیت آغاز کرده بودند، ظفره رفتند و این تلاش با بیرون شدن شاه از کشور بی نتیجه ماند. (شرح مزید: آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان...، صفحات 230 تا 233)

با دلایل فوق دیده میشود که این تاکتیک انگلیس ها مثل شمشیر دو تیغه بود که از یکطرف قوای سقوی را در برابر شاه امان الله تقویه میکرد و اما از طرف دیگر سعی میشد تا عمر حکومت سقوی را هر چه کوتاه تر و زمینه آمدن محمدنادر خان را در کابل مساعدتر سازد.

د - وخامت اوضاع و علل سقوط رژیم:

رژیم سقوی در مدت 9 ماه عمر کوتاه خود از دو طرف زیر فشار قرار داشت: یکی از ناحیه جنگ های مدعیان قدرت و سلطنت و دیگر از بی کفایتی و استبداد اراکین بیسواد و خود مختار دولت که با اعمال زور و چپاولگری بی نظیر، مردم را علیه رژیم به مقاومت و امیداشت. مشکلات روزافزون که بقای رژیم را هر لحظه زیر سوال میبرد، بر علاوه ای نقش فعال انگلیس ها در فروپاشی رژیم، شامل عوامل متعددی بود که بالاخره منجر به سقوط این دوره گردید که مهمترین آن عبارت بودند از:

1- آنچه از همه بیشتر دربی ثباتی رژیم سقوی مهم و جدی تلقی میشد، همانا واقیعی بود که قبایل پشتون، بخصوص پشتونهای ماورای سرحد از جمله قبایل مسعود، وزیری و افریدی و همچنان قبایل مومند و شینوار مشرقی و قبایل دیگر جنوب کشور و پشتون های قندهار سر مخالفت را از نظر قومی با رژیم داشتند و نمیخواستند که سلطنت افغانستان بدست یک شخص غیرپشتون باشد، البته دراین زمینه تحریک انگلیس ها یک عامل عمده بود که ازماورای سرحد منشاء میگرفت.

2- مشکلات مالی ناشی از مصارف روزافزون جنگ ها عامل مهم دیگر بود؛ با آنکه امیرحبیب الله کلکانی درآغاز بیش از 750 هزارپوند اندوخته دولت را در ارگ بدست آورد، ولی این مبلغ به زودی بمصرف جنگ رسید و امیر مجبور شد برخلاف آنچه وعده داده بود، مالیات را افزایش دهد و باقیات دوره های گذشته را که عفو کرده بود، دوباره بر مردم حواله دارد. اینکار موجب برافروختگی مردم و بی اعتباری مزید رژیم گردید.

3 - نظربه ضرورت عاجل به عسکر، باردیگر سیستم هشت نفری را در اخذ عسکر برخلاف فرمان خود جاری ساخت.

4 - عساکر کوهستانی هم رزمان امیر از جنگیدن خسته شده بودند و با بدست آوردن غنایم و چپاول اموال عامه و اشخاص، دیگر به کار عسکری علاقه نداشتند.

5 - ظلم و استبداد، قتل و قتال، خودسری و مطلق العنانی اراکین دولت مردم را بستوه آورده بود و همه آرزومند سرنگونی هرچه زودتر رژیم بودند و حتی چند جوان به سوء قصد علیه جان امیر حبیب الله دست بردند.

6 - بعضی از حامیان فرصت طلب امیر از جمله اراکین دولت وقتی دیدند که رژیم رو به زوال میرود و امید نجات آن هرروز کمتر میگردد، از حمایت خود از رژیم دست کشیدند و حتی بعضی از آنها به صف مخالفان پیوستند.

د پانو شمیره: له 10 تر 21

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

7 - نورالمشایخ که روزی از حامیان رژیم بود، نیز مخالف امیر شد و بتاريخ 14 جون 1929 فتوای شرعی صادر کرد که حبیب الله مسنول ریختاندن خون بیگناهان بوده و کفایت اسلامی ادامه سلطنت را ندارد و با این فتوا غلجانی های سلیمان خیل را به حمایت محمد نادرخان کشانید.

8 - جنگ در شینوار و مومند آغاز شد .

9 - درقندهار قیام براه افتاد و حکومت سقوی مجبور شد از کابل به قندهار عسکر اعزام کند که بدینوسیله بنیه دفاعی کابل تضعیف شد.



یک تعداد از بزرگان حکومت "سقوی" بعد از سقوط رژیم - از راست به چپ: (ایستاده) - جنرال محمد صدیق، شیرجان خان، امیرحبیب الله، سیدحسین، عطا الحق، نائب سالار غیاث، حمیدالله برادر امیر؛ (نشسته) - محمد کاظم پسر محمد صدیق، ملک محسن، عبدالستار پسر عبدالغیاث و سیدمحمد یاور برادر ملک محسن.

10 - جنگ مدعیان قدرت نیز در تضعیف قوای سقوی تأثیر بارز داشت: قوای امان الله خان از جانب قندهار، محمد نادرخان از سمت جنوبی، والی علی احمد خان از سمت مشرقی و بعداً از قندهار، غلام نبی خان از شمال و شجاع الدوله خان از هرات، همه جبهات گرم جنگ بودند. با آنکه شاه امان الله از ادامه تلاش دست کشید و وطن را ترک کرد، غلام نبی خان نیز دوباره به شوروی رفت، علی احمد خان که دو مرتبه اعلان امارت کرده بود - یکی در جلال آباد و دیگری در قندهار، بالاخره توسط قوای سقوی درقندهار دستگیر و درکابل به توپ پرانده شد و شجاع الدوله خان از هرات به ایران و از آنجا به اروپا رفت، اما یگانه کسیکه به مقصد رسیدن به سلطنت دربرابر قوای سقوی پایداری کرد - البته به حمایت انگلیس ها و همکاری حضرت شوربازار، همانا محمد نادرخان بود که با وجود شکست ها و تحمل مشکلات عدیده توانست بالاخره قوای سقوی را به عقب براند و کابل را به تاریخ 23 میزان 1308 اشغال نماید که فرار امیر حبیب الله از ارگ بایک عده از اطرافیانش در حقیقت اعلام سقوط رژیم سقوی و پایان سلطنت امیرحبیب الله کلکاتی بود.

ه - پایان کار رژیم "سقوی":

د پاپو شمیره: له 11 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

اقوام ماوراء سرحد به کمک انگلیس ها زمینه های ورود محمد نادرخان را از هند برتانوی به داخل افغانستان و به شهر خوست مساعد ساختند و اقوام خوست، جاجی و منگل و دیگران برای اینکه از چور و تاراج بی بهره نمانند، حاضر شدند با نادر خان کمک کنند. حضرت شوربازار که خیال امارت داشت و به انتظار انکشاف مزید در سلیمان خیل بود، مفاد خود را در حمایت از نادرخان دید و برای حفظ نفوذ خویش و ابراز بیطرفی نخست غلجانی ها را به کمک نادرخان فرستاد.



اجساد اعدام شدگان رژیم سقوی

لذا نادر خان بنا بر دو دلیل تصمیم گرفت که مستقیماً به کابل حمله کند: یکی رفع خطر غلجانی ها و دیگر پیشنهاد شاه ولی خان که با انصراف از حمله بر غزنی و گردیز مستقیماً از بیراهه به کابل وارد شود، زیرا او میدانست که تعداد عساکر سقوی در کابل اندک است. در این موقع شاه محمود خان با یک لشکر دیگر از طریق ریشخور و دارالامان خود را بکابل رسانید. روز بعد بتاريخ 23 میزان نادرخان نیز به چهلستون مواصلت کرد و فردای آن روز داخل کابل شد و در محله باغ علیمردان که جایگاه جدش سردار سلطان محمد خان طلانی بود، فرود آمد و از آنجا بتاريخ 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) هنگامی وارد ارگ گردید که قوای سقوی قبلاً زیر فشار جنگ های شدید ارگ را ترک کرده و به سمت شمالی - کوهدامن فرار نموده بودند. سپس محمد نادر خان با چندی از همراهان به سلام خانه رفت، جانیکه یک تعداد از طرفدارانش به انتظار ورود او بودند و موضوع بیعت مطرح شد که در نتیجه به پیشنهاد دو سه نفر معلوم الحال محمد نادرخان به پادشاهی افغانستان رسید. (توضیحات مزید در این مورد در بخش بعدی تقدیم میگردد)

پس از آنکه حبیب الله کلکانی با تعدادی از یاران خود به شمالی رفتند، محمد نادرشاه پیام خصوصی برای حبیب الله فرستاد و از او دعوت کرد که از جنگ و خونریزی اجتناب نماید و موافقه کند که شامل حکومت جدید گردد. محمد نادرشاه یک وفدی را نزد حبیب الله فرستاد و در حاشیه قرآن مجید مهر و امضا کرد که با آنها از راه صلح و دوستی پیش می آید. اعضای این وفد عبارت بودند از: شاه محمود خان و شاه ولی خان، حضرات مجددی فضل عمر و محمد

د پانو شمیره: له 12 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

صادق، شیراحمد زکریا و فیض محمد زکریا، احمد علی لودی، یک روحانی از جلال آباد و یک سید از تگاب، بزرگ جان مجددی، محمد رفیق خان جمال آغانی، زلمی خان منگل و دیگران.

هینت در کوهدامن بصورت منفرد و جمعی چندین بار با حبیب الله کلکانی و دستیاران مهم او صحبت کردند تا آنکه پس از صحبت های زیاد بالاخره نظر موافق حبیب الله را حاصل کردند. همان بود که همه به ذریعه موتر به کابل آورده شدند. سپس حبیب الله با عده ای از همراهان به دیدار محمد نادرشاه به ارگ رفت. در این دیدار وقتی حبیب الله داخل اتاق شد و به شاه سلام کرد، درحالیکه حاضران مجلس از جای خود حرکتی نکردند، محمد نادرشاه سرش را بلند کرد و با اشاره دست حبیب الله را در محل مشخص به نشستن دعوت کرد. به قول میرغلام محمد غبار: «شاه نگاهی به حبیب الله انداخت و گفت: «خوب! حبیب الله خان شما از این همه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نموده اید، چه مطلبی داشتید؟» حبیب الله در جواب گفت: «تا وقتیکه من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان دانستم، اجرا کردم. حالا که شما اختیار دار افغانستان شده اید، هرچه را که خیر افغانستان میدانید، همانطور اجرا کنید!» محمد نادر شاه پس از شنیدن این جواب گفت: « خوب! حالا شما چند روزی استراحت کنید، باز هم خواهیم دید!»



بدار کشیدن اجساد بعد از اعدام به هدف تماشای مردم

غبار می افزاید: «مکالمه قطع شد و حبیب الله برخاست و از اتاق خارج شد. محافظین او را با رفقاییش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند و آنها ده روز دیگر در این "مهمانخانه" بسر بردند، البته در نهایت بی اعتنائی به مرگ. در روز 11 عقرب به وقت دیگر [عصر] به امر شاه محبوسین را از زندان کشیده و از دروازه شمالی ارگ خارج و در زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. درحالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیارسی صف کشیده بودند، بعد از چند ثانیه صدای آتش تفنگ برخاست و اجساد خونین حبیب الله بچه سقا، برادرش حمیدالله سردار اعلی، سید حسین وزیر جنگ، شیر جان خان وزیر دربار، محمد صدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوهدامنی قلعه بیگی بچه سقا و محمد محفوظ هندی معاون وزارت

د پانو شمیره: له 13 تر 21

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

جنگ به روی زمین افتاد. فردا نعل اینان روی چوبه های دار [در چمن حضوری] آویزان گردید.» (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، چاپ اول، ویرجینیا، 1999، صفحه 19 و 20)

و - پی آمدهای اغتشاش:

مؤرخ شهیر میرغلام محمد غبار که خود شاهد عینی اوضاع در آن وقت بود، وضع کشور را بطور فشرده مقارن سقوط رژیم سقوی چنین بیان میدارد: «دوره اختلال سقوی تجارت خارجی کشور را سقوط داد، زراعت و پیشه وری را مختل ساخت و شاهره های مملکت معروض تاخت و تاز سوق الجیشی ها و شهرهای عمده مشغول دفاع یا تعرض بودند. این وظیفه دفاع و تعرض هم برشانه نسل جوان قرار میگرفت که شغل اصلی شان زراعت و مالداري و باغداری و یا صنعت و پیشه وری بود. تمام مؤسسات قانونی و فواید عامه از قبیل معارف، حفظ الصحة، تجارت، صنایع و فابریکه ها از کار افتاده بودند. حیثیت و پرستیژ دولت درسیاست خارجی و اداره داخلی معدوم شده بود. مصارف لشکرکشی ها افزونی گرفت و خزاین دولتی افلاس نمود و مالیات عفو شده و باقیات گذشته تحت تحصیل قرار داده شد و هم دست به ضبط و تاراج دارائی دیگران دراز گردید. قوای قضائی و شرعی و اداره قانونی از کار افتاده و حتی تعامل و مقررات سابقه و محلی از بین رفته بود. هر حاکم و یا افسر نظامی سقوی شخصاً دیکتاتور و فعال ماینشا بود: اینها شفاهاً و کتباً مالیات وضع، در حقوق و جزا و قصاص فیصله و امر صادر و توسط عسکر تطبیق مینمودند. هیچگونه محکمه و محاکمه و جرگه و مشوره وجود نداشت. بزودی صدای شکایت از مرد و زن برخاست، ملاک و روحانی از عاقبت کار در ترس و اندیشه افتادند و مردم کشور معناً و هم عملاً برضد حکومت اغتشاشی به قیام برخاستند» (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"..... صفحه 21)

بخش سوم

نقش انگلیس ها در عروج خانواده "مصاحبان"

در سال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لارڈ کرزن) به افغانستان سفر کرد و از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواستہ بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)؛ اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسر سلطان محمدخان "طلانی" و خسر امیر محمد یعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را در سال 1897 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (آدامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975، صفحه 264)

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر

د پانو شمیره: له 14 تر 21

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیرحیب الله خان با صبیبه سرداریوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هردو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

تبعید طولانی برای این خانواده چند خصوصیت بارز را بار آورد که ممد راه آینده شان بسوی قدرت و سلطنت در افغانستان گردید: آنها به حیث یک اقلیت در سرزمین بیگانه همیشه در یک حلقه خانواده گی فشرده، باهم متحد و پرتفاهم، فارغ از رقابت های درونی بار آمدند، تعلیم دیدند و به زبان های انگلیسی و اردو مسلط شدند و در عین زمان با تجدد و افکار عصری آشنا گردیدند. تقریباً همه جوانان شان از داخل خانواده آن هم فقط یک زن گرفتند و با خانواده های دیگر ارتباط و پیوند نیافتند که این وضع، اتحاد و همبستگی شان را مستحکمتر ساخت. لذا وقتی به قدرت رسیدند، یکی دیگر خود را حمایت و تقویت نمودند و برای ارتقای جمعی خود کوشیدند و نیز به فرزند بزرگ خانواده یعنی محمدنادرخان همه برادران و پسران کاااا منتهای احترام و اطاعت را پیشه کردند. از اینجاست که شیوه سلطنت شان نیز یک سلطنت خانواده گی بود که تمام قدرت و مقام های بزرگ فقط در انحصار اعضای خانواده قرار داشت و منافع خانواده گی بالاتر از هر منفعت دیگر بود.



الف - محمد نادرخان چگونه به قدرت رسید؟

محمد نادر خان در اپریل 1883 (حمل 1262ش) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و در آنجا تحصیل کرد و مدتی در امور عسکری در آن کشور اشتغال داشت. در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد، شامل قوای نظامی شد و به سرعت رتبه عسکری را پیمود و در 25 سالگی به رتبه جنرالی رسید. او در سفر هند با امیرحیب الله خان سراج جزء همراهان امیر بود، بعداً نسبت موفقیت در سرکوبی شورش منگل از طرف

د پانوی شمیره: له 15 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

امیرموصوف به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد. همانطور که اشاره شد، انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هرچه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند، چنانکه برای اینکار حتی در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملت نیز به نحوی تدارک دیده شده بود. با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت محمدنادرخان و برادرانش و بعضی از مخالفان امان الله خان برادر امیر سردار نصرالله خان را به امارت برسانند تا از یکطرف خطر بقدرت رسیدن امان الله خان را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود بگیرند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت بدست محمدنادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر گردد و در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت در افغانستان قرار گیرد. در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یادشده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور نمود..»؛ به این اساس گفته میتوانیم که نویسنده اصلی رساله فوق الذکر همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است.

در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپه سالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نایب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید کوایف جلال آباد را آورده این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظورمیت امیر حبیب الله خان است - از این قلم] برادرش را [مقصد سردار نصر الله خان است] امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدر استاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نایب سالار است] بسپاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر.»

د پانو شمیره: له 16 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نایب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه/ زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوا 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود.»

بهرحال محمد نادر خان و برادران پس از یک مدت کوتاه از نظر افتادند، ولی به اثر توصیه علیا حضرت و روی مصلحت ها شاه امان الله با او و خانواده اش از ملایمت و گذشت کار گرفت و او را که درحزب مسما به "حزب جنگ" شامل بود و از داعیه استقلال افغانستان جداً حمایت میکرد و طرفدار اصلاحات و تجدد گرانی بود، بار دیگر موقع خدمت داد، چنانکه او را به سرکردگی قوای افغانی درجبهه جنوبی گماشت. با اینکار شهرت محمدنادرخان به حیث فرزند ارشد خانواده صاحبان، وقتی در سرتاسر کشور پهن شد که قوای موصوف درجنگ سوم افغان و انگلیس درجبهه جنوبی قوای دشمن را به عقب راند. شاه به پاس این خدمت او را مفتخر به رتبه "سپه سالاری" ساخت و مناری را بنامش امر احداث داد.

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد بسته به درایت و کاردانی سپه سالار محمد نادرخان بود و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سوا نیست قابل بحث، زیرا در مورد فتح تل و وانه در این جنگ اسنادی در دست است که نشان میدهد انگلیس ها در نظر داشتند جنگ را بیشتر در جبهات مشرقی (دکه و کنر) و قندهار متمرکز سازند و میخواستند عساکر خود را از جبهه جنوبی به دو جبهه دیگر انتقال دهند که اینکار موجب شد تا قوای افغانی به سرکردگی سپه سالار محمد نادرخان در این جبهه موفقیت نظامی قابل وصف را بدست آورد و این موفقیت موجب شهرت و معرفت او در سرتاسر افغانستان او گردد. دراین ارتباط اسناد مشعر اند که اینکار انگلیسها بار دیگر به هدف خاص یعنی زمینه سازی های مقدماتی برای رسیدن محمد نادر خان به قدرت و در نهایت به سلطنت بود. توجه شود به این سند که در رساله "نادر خان و خاندان او" درج میباشد، به این شرح:

نویسنده رساله می افزاید: «جنگ استقلال در سه جبهه آغاز شد. جبهه مشرقی و دکه به سپه سالار صالح محمد خان بسپرده شد. جبهه قندهار به صدراعظم عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و جبهه جنوبی به سپه سالار نادرخان...» نویسنده رساله در ادامه با تعجب از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. درجبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک ازطرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوانی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ درحالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیله مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدعش زمینی و هوانی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که در دکه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (صفحه 20 و 21 رساله)

نویسنده رساله برای ثبوت موضوع فوق مکتوب دیگر سپه سالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاریخ 29 شعبان 1337 ق از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است: «ارجمند عزیزالوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکنند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شما یان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شما یان در آنجا و میان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیزالوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337 ق، امضا: محمدنادر»

د پانو شمیره: له 17 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

(اسناد متعدد دیگر در این زمینه را میتوان در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، تألیف داکتر عبدالرحمن زمانی مطالعه کرد).

بعد از این موفقیت نادرخان از 1921 تا 1922 وزیرحربیۀ رژیم امانی مقرر شد و از آنجا به ریاست تنظیمیۀ قطغن و بدخشان منسوب گردید. او در این مأموریت بدون اطلاع دولت و استیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان - فعال برضد حکومت شوروی پرداخت که گفته میشود اینکار را به مشورۀ انگلیس ها انجام داده بود. علاوه شایع بود که وی غیرمستقیم در قیام خوست (1924) نیز نقش داشت.

این رویدادها مناسبات حسنة محمدنادرخان را با شاه امان الله برهم زد و شاه او را به حیث وزیرمختار افغانستان به پاریس مقرر کرد. محمد نادر خان به این وظیفه برای مدت کوتاه ادامه داد، ولی زود از کار دست کشید و در جنوب فرانسه مقیم شد. در این وقت برادرش محمد هاشم خان که سفیر در مسکو بود، ترک وظیفه کرد و نزد برادر به فرانسه رفت و برادر دیگرش شاه ولی خان نیز با آنها پیوست. در جریان اغتشاش، شاه امان الله و امیرحبیب الله کلکانی هردو از محمد نادر خان خواستند تا به وطن برگردد و با آنها همکاری شود، اما او راهی خود را در پیش داشت و برای هدفی که سالها در فکرش بود - یعنی سلطنت به حمایت انگلیس ها گام گذاشت و با دو برادر خود یکجا در ماه دلو 1307 (فبروری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی گردید و در 19 حوت 1307 واز طریق بمبی به افغانستان رسید و در خوست به فعالیت شروع کرد.

محمدنادرخان در طول راه از بمبی تا خوست در هر موقع به نماینده گان مطبوعات که هدف برگشت او را سؤال میکردند، چنین جواب میداد: «من در آمدن به افغانستان، مقصد شخصی ندارم، من خواهان تاج و تخت نیستم، من یک ثالث بالخیر هستم، از احوال موجودۀ اعلیحضرت امان الله خان متأسف هستم و برای خیر شخصی شان و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد؛ من برخلاف شاه امان الله خان عمل نخواهم کرد.» (کشکی، برهان الدین: "نادر افغان"، چاپ اول، کابل، 1310، صفحه 349 و 351)

محمدنادرخان و برادرانش از تاریخ ورود به کشور تا 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) که اعلام پادشاهی کرد، راه دشوار و پرمشقت را پیمودند و بارها مواجه به شکست و عقب نشینی گردیدند، لکن دست از کار نکشیدند و با ذرایع مختلف به تجمع اقوام جنوبی در صف خود پرداختند و به کمک آنها و بعضی دیگر، قدم به قدم خود را به کابل نزدیک کردند.

ب - نقش انگلیس ها در برگشت محمد نادرخان به کشور:

انگلیس ها او را در این زمینه کمک بسیار کردند که مقامات انگلیس این موضوع را نخست رد کردند و مدعی شدند که ایشان در قرضیه افغانستان کمال بی طرفی را مرعی داشتند (!!) اما منابع اطلاعاتی و محققان تاریخ در این باره دلالتی مبنی بر حمایت انگلیس ها از محمدنادرخان ارائه میدارند که به ذکر چند مثال آن در اینجا بسنده میگردد:

"ریه تالی ستیوارت" در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: «تاریخ 15 جنوری 1926 سفیر انگلیس در روسیه "سر هاجسن" (Sir R. Hodgson) که طور رخصتی به پاریس آمده بود، با محمدنادرخان و برادرش محمد هاشم خان دیدار کرد. حین تبادل نظر، نادرخان و برادرش به سفیر مذکور اطمینان دادند که آنها با برتانیۀ دوست و هم پیمان خواهند بود و بر علیه روسیه فعالیت خواهند کرد و علاوه کردند که آنها در مورد سرحد، سیاست دوستانه را در پیش خواهند گرفت. نادرخان پیشنهاد کرد که: دریای کنر سرحد بین هند برتانوی و افغانستان باشد.» ستیوارت در ادامه می نویسد: «این بار اول نبود که نادرخان با نماینده انگلیس مذاکره میکرد، بلکه در 13 می 1925 با "کلونل آرنک" در پاریس دیدار داشت و یک ماه بعد موصوف با "لارڈ گریو" (L. Grewe) سفیر برتانیۀ در پاریس در مورد اعمار خط آهن به مصرف برتانیۀ و همچنان نا آرامی ها در کابل صحبت کرد. نماینده برتانیۀ گفت: "با پشتیبانی ما این دو برادر میخواستند که یک قسمت بزرگ خاک خدا داد افغانستان را به ما ببخشند و هاشم خان پیشگونی کرد که بزودی انقلاب در افغانستان شروع میگردد و خودم شخصاً از شورش و قیام بر علیه امان الله خان طرفداری میکنم..» (استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان - 1919 - 1929، مترجم: یارمحمد کوهستانی کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 49 - 50)

د پانو شمیره: له 18 تر 21

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

همچنان شاه امان الله هنگام سفر اروپا به تاریخ 5 جنوری 1928 به ناپل رفت و در آنجا از طرف نادر خان و برادرانش استقبال گردید، شاه از نادرخان خواست تا به افغانستان برگردد، ولی نادرخان این پیشنهاد را موقوف به شرط برطرفی محمد ولی خان، غلام نبی خان، محمودسامی، غلام صدیق خان و محمود طرزی نمود (استیوارت، ریه تالی: آتش در افغانستان...، صفحه 53)؛ همچنان به تاریخ 7 دسمبر 1928 باردیگر هاشم خان با قونسل برتانیه در شهر "نیس" (J.W.Keogh) تماس گرفت و تقاضای دیدار نادرخان را با وزارت خارجه برتانیه کرد. در یادداشت سری وزارت خارجه برتانیه آمده است که: «برادران میخواهند به افغانستان برگردند تا به شورشیان معاونت کنند» (استیوارت: آتش در افغانستان...، صفحه 80). خلاصه همچو ارتباطات بین انگلیس ها و محمد نادرخان قبلاً وجود داشت، ولی انگلیس ها نمی خواستند به این روابط شکل رسمی و علنی دهند، زیرا علنی شدن روابط، آینده نادرخان را در افغانستان به خطر بی اعتمادی مردم مواجه میکرد. از آنرو انگلیس ها ظاهراً خود را در این مورد بی طرف نشان میدادند و اما آنها هیچ شخص دیگر را برای سلطنت آینده افغانستان بهتر از محمدنادرخان و برادران او نداشتند و تمام زمینه ها را بطور مستقیم و غیرمستقیم به نفع او مساعد می ساختند.

نخستین اقدام عملی همانا اعطای ویژه دیپلماتیک به محمد نادرخان و دوبرادر همرايش از طرف انگلیس ها بتاريخ 16 فبروری 1929 بود که بدون سرو صدا صورت گرفت و آنها در 22 فبروری توسط کشتی "قیصر هند" به بمبئی رسیدند. حین ملاقات با افغانهای آن شهر و با نشر یک اعلامیه هدف سفر خود را محض نجات وطن اعلام نمود و گفت که: «من و هیچیک از اقارب من آرزوی تخت افغانستان را نداریم.» (دیده شود: زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری..."، صفحه 425 تا 430)



با ورود محمد نادرخان از فرانسه به هند برتانوی این سؤال در مطبوعات داخلی و خارجی مطرح گردید که اگر سپه سالار برانگیخته برتانیه نبود، چگونه او را از خاک هند برتانوی اجازه دخول به سرحدات افغانی دادند؟ جریده "حبیل المتین" منتشره کلکته در شماره 190 سال 1309 ش در زمینه چنین نوشت: «انگلیس ها در میدان سیاست مانند

د پانو شمیره: له 19 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

شطرنج بازان ماهری هستند که چندین چال را به نفع حریف بازی میکنند، تا در چال آخر مقصد خود را انجام دهند. در میدان سیاست افغانستان حبیب الله (کلکانی) وسیله ای بیش نبود که همفری - سفیر انگلیس در کابل او را بمیدان کشید و اینک به نفع حریف دیگر (نادر خان) او را از بین برد (یعنی نادر خان را از طرف خود به تخت کابل نشاندند). این جریده در شماره 195 سال 1309 بعد از استقرار سلطنت نادر خان نوشت: «تمام مسائل بین مأمورین انگلستان و محمد نادرشاه در همان وهله اول ورود ایشان تعهد شده و بهمین امید انگلستان تائیدات مستقیم و غیرمستقیم به برقراری حکومت نادری و شکست حبیب الله نمود.» (رساله "نادرخان و خانواده او"، نویسنده: مهاجر افغان...، صفحه 28 و 29)

سؤال مهم دیگر این است که محمد نادرخان نه پول داشت و نه اسلحه، چطور توانست مصارف گزاف جنگ هفت ماهه را با تمام مشکلات آن تدارک نماید؟ بعضی ها می گویند که برادرانش با وی کمک کردند و آنها از نفوذ خود در بین اقوام مشرقی و جنوبی به نفع او استفاده نمودند. شاید این ادعا درست باشد، اما سؤال تدارک پول و اسلحه را جواب نمیدهد. بناءً طوریکه بین مردم و در مطبوعات بین المللی شایع شده بود، انگلیس ها هنگام ورود محمد نادرخان به افغانستان بصورت مخفی مقادیر زیاد اسلحه و مهمات و نیز کمک نقدی به او دادند که در آنوقت نادرخان از آن انکار میکرد و حتی پس از رسیدن به سلطنت هنگامیکه در بتاریخ 14 سرطان 1310 در شورای ملی بیانیه میداد، گفت که او به کمک هیچ یک دولت اجنبی کابل را فتح نکرده و اما با این اعتراف چنین وانمود کرد که گویا بعد از رسیدن به سلطنت از انگلیس ها قرضه و کمک بی قید و شرط گرفته است و اضافه نمود که: «این امداد عبارت است از یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرض بلاسود و ده هزار تنگ و پنجاه لک کارطوس و چون این امداد میراء از هر گونه آلیشات سری و علنی است و بدون شرط است، من به ممنویت قبول کرده ام»، اما از اسناد موجود در آرشیف انگلستان به اثبات میرسد که این کمک انگلیس ها به نادرخان در سال 1929 و به مقصد رساندن او بقدرت صورت گرفته است. (شرح مزید: زمانی، عبدالرحمن: "بازنگری..."، ... صفحه 441 تا 447)

ج - استراتژی انگلیس در مورد نصب نادر خان به قدرت:

انگلیس ها در عین زمان میدانستند که اشغال کابل و نصب نادرخان کار ساده نیست و برای این منظور باید به طرح یک پلان استراتژیک می پرداختند، به این شکل که: قیام را باید با تبلیغ سوعلیه شاه امان الله توسط گماشته گان خود نخست در شینوار و سپس در کوه دامن کابل دامن زنند تا حکومت جهت سرکوبی قیام، قوای نظامی به مشرقی بفرستد و بدین ترتیب بنیه دفاعی شهر کابل ضعیف شود و آنگاه حمله بر کابل توسط قوای حبیب الله کلکانی صورت گیرد. انگلیس ها چنانچه تذکر رفت، در بین شخصیت های بلند پایه حکومتی نیز قبلاً به ذرایع مختلف نفوذ کرده و روابط ایشان را با مخالفین برقرار ساخته بودند. همان بود که شاه امان الله عرصه را بر خود تنگ دید، از سلطنت استعفی داد و به قندهار رفت. به این ترتیب پلان مطرحه عملی شد و حبیب الله کلکانی به امارت رسید.

پادشاهی حبیب الله در طرح انگلیس ها یک دوره انتقالی بسیار کوتاه مدت و ناپایدار محسوب می شد که باید به سهولت سقوط میکرد و بجای آن محمد نادرخان و "برادران" بفوریت و بدون مشکل به سلطنت می رسیدند. با آنکه این کار به همان سهولت که حدس زده میشد، عملی نشد و هشت ماه پرمشقت را دربر گرفت، اما بالاخره آرزوی دیرینه برآورده گردید و سلطنت افغانستان به کسانی تعلق گرفت که مطلوب انگلیس ها و از اعتماد آنها برخوردار بودند. به این اساس بتاریخ 22 میزان 1308 (14 اکتوبر 1929) رژیم سکوی در اثر فشار قوای تحت امر شاه ولی خان در کابل سقوط نمود و امیر حبیب الله کلکانی با جمعی از یاران خود بطرف کوه دامن فرار کردند؛ ارگ بدست قوای شاه ولی خان (بعدها مارشال و ملقب به فاتح کابل) افتاد و روز بعد (23 میزان) محمد نادرخان به چهلستون رسید و از آنجا عازم ارگ کابل شد. موصوف در اولین نطق خود در "سلام خانه" در حضور جمعی از هواداران خود گفت که به پادشاهی علاقه ندارد و فقط برای نجات وطن کمر بسته و علاوه کرد که مردم باید خودشان شخص مورد نظر خود را به پادشاهی کشور انتخاب کنند. این گفته محض وجه شکلی داشت و به مجردی که یک عده از حضار مجلس صدا زدند که کسی بهتر و مناسب تر جزء او سراغ ندارند و چند نفر معلوم الحال در همان جا به نادرخان دست بیعت پیش کردند، دیگران نیز عین کار را انجام دادند و نادرخان بیعت را پذیرفت و به تاریخ 24 میزان 1307 به حیث پادشاه افغانستان شناخته شد.

د - چگونگی اخذ بیعت برای سپه سالار محمد نادرخان:

د پانوی شمیره: له 20 تر 21

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

دگر جنرال عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی که در وقت بیعت به سپه سالار محمد نادر خان به حیث یک صاحب منصب مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی در محفل بیعت در "سلام خانه" ارگ حضور داشت، در مورد اینکه چگونه محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در کتاب خاطرات خود چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای شاه ولی خان [بعداً مارشال]، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تا هنوز هم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپه سالار نادرخان با دو برادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپه سالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه به پا داشت، بر سر خود لنگی خاکی زده بود. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه و لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپه سالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهانی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

او در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپه سالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟"؛ بازمین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم."؛ در این وقت سپه سالار کمی عقب رفته با برادر ها و هینتی که همرايش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم." (عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل، 1384، صفحه 32)

قابل ذکر است که در اولین مجلس منعقد چهلستون فقط سه نفر - هریک محمد ولی خان وکیل سلطنت در عهد امانی، شیر احمدخان زکریا شوهر همشیره نادرخان و میرهاشم خان وزیرمالیه امانی نظر دادند که بهتر است سپه سالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد؛ به این نظراهمیت داده نشد و بیان آن بر سرنوشت سه نفر در آینده تأثیر منفی گذاشت. (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371"، چاپ اول، ویرجینیا، 1997، صفحه 9)

(پایان مقاله)